

سوی غرب رود الفرات با بهر آنکه در این سفر هیچ سفرنامه‌ری در این سفر و به این سفر نماند که ایرانیان
تعمیر کردن آن سفر بود که در آن سفر از جمله آن سفر و به این سفر نماند که ایرانیان
غرب در نگاه کلی همان بود که در آن سفر از جمله آن سفر و به این سفر نماند که ایرانیان
چنان باور داشتند و به این سفر نماند که ایرانیان
تقدیر می‌تواند به این سفر نماند که ایرانیان

شناخت ناشناخته*

محمد رضا قانون پرور

ترجمه: حسین اردستانی** - علی پورقلی***

چکیده

نویسنده در تلاش است تا درک ایرانیان از غرب را از طریق مرور
سفرنامه‌های ایرانی مورد بررسی قرار دهد. به اعتقاد وی، ایرانی‌ها از همان
ابتدا درک روشنی از غرب و مرزهای جغرافیایی آن نداشتند. سفرنامه‌های
نوشته شده در دوران قاجار نشان می‌دهد تصورات ارائه شده از غرب و
غربیان دارای جنبه‌های مثبت و منفی به صورت هم‌زمان بوده است.
نویسنده در این راستا، به بررسی چند سفرنامه نوشته شده توسط ایرانیان
دوران قاجار می‌پردازد. مطالعه این سفرنامه‌ها نشان می‌دهد نویسندگان
آن‌ها اغلب در برابر جامعه غرب دچار حیرت شده و نتوانسته‌اند تصویر

*. این مقاله ترجمه فصل دوم کتاب زیر است:

M. R. Ghanonparvar, *Image of the West and Westerners in Iranian Fiction*.

** . دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی.

*** . کارشناس و مترجم زبان انگلیسی.

درستی از جوامع غربی ارائه دهند. به همین دلیل، غرب از منظر این نویسندگان دنیای عجیب و غریب و حتی اتوپیایی است که همه چیز در آن یافت می‌شود. یکی از ویژگی‌های جالب توجه سفرنامه‌های ایرانی، حیرت و شگفتی شدید در برابر پیشرفت‌های تکنولوژیک غرب است. موضوع دیگری که توجه سیاحان ایرانی را به خود جلب کرده، حکومت یا به تعبیری حکومت‌های دموکراتیک است. در کنار این‌ها، موضوعاتی نظیر پیشرفت نظامی، وجود خدمات اجتماعی، سرگرمی و رفاه، آموزش کودکان، از مواردی بودند که ایرانیان آن‌ها را مثبت تلقی می‌کردند. اما بعد منفی غرب، از نظر سیاحان ایرانی عبارت بود از نبود معنویت در غرب و نیز عدم توجه به اخلاق در روابط اجتماعی. نویسنده مقاله، نتیجه می‌گیرد نویسندگان ایرانی بر خلاف ادعای خود نتوانسته‌اند تصویری عینی از جامعه غرب به مردم خود ارائه دهند، بلکه ذهنیت خود را نیز در مشاهدات دخالت داده‌اند. به نظر نویسنده، از طریق مطالعه سفرنامه‌ها می‌توان چگونگی ساخت مفهومی به نام غرب را در ایران درک کرد.

در قرن ۱۸ و به خصوص قرن ۱۹، واژه فرنگ [برگرفته از کلمه‌ی Frank؛ اروپا یا غرب به طور کل] هم معنی آن فرنگستان [به صورت تحت‌اللفظی سرزمین فرنگی‌ها] و فرنگی [غربی یا اهل کشورهای غربی] می‌داد و هم مانند گذشته در اشاره به سرزمین‌ها و مردمانی که از آن‌ها به مسیحیت یاد می‌شد مورد استفاده قرار می‌گرفت، به عبارتی، مناطق و مردمانی که در قلمرو تمدن غربی سکنی گزیده بودند. یعنی مرزهای فرنگی یا غرب در ذهن ایرانیان کاملاً شفاف و مشخص نبود. از سوی دیگر، برای تحصیل‌کردگان و جهانگردان ایرانی در غرب که نسبتاً کم اما تعداد آن‌ها رو به فزونی بود، شناسایی مناطقی از فرنگ یا به طور خاص شخص یا گروه‌هایی از مردم فرنگ خیلی راحت بود. از سوی دیگر، برای ایرانیان بی‌اطلاع، فرنگ سرزمین خیالی و عجیبی بود که بیش‌تر در داستان‌های سنتی یافت می‌شد، سرزمینی از اشیای خارجی و مردم عجیب و حتی با رسوم عجیب، که به رغم این سنت‌ها و ناهمانندی، عامل گرایش ایرانیان به

سوی غرب بوده است.^۱ بنا به نظر یک مورخ، غرب سرزمین هزار و یک شب است.^۲ ایرانیان تحصیل کرده، سحر فرنگ را ناشی از پیشرفت و توسعه‌ی فناوری آن می‌دانستند. به هر حال، غرب در نگاه گروه‌ها توأم با یک احساس تعجب بوده است و ایرانی‌های بی‌اطلاع، به عنوان یک جهان باورنکردنی و افراد مطلع‌تر به عنوان یک الگوری آینده‌بینانه و شاید مدل ارزشمندی برای تقلید می‌نگریستند.

اگر چه اکنون میانگین برداشت ایرانیان درباره غرب، برای ما در دسترس نیست، آن هم به خاطر شهرت سفرنامه‌های قرن‌های ۱۸ و ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، اما مدارکی وجود دارد که نشان می‌دهد ایرانیان مطلع و تحصیل کرده از غرب و غربیان چه برداشتی داشته‌اند. رجال مشهور ایرانی صاحب سفرنامه مانند ناصر خسرو نیز در قرون پیش شرح سفرهای خود را نوشته بودند.^۳ با این وجود، این نوع سفرنامه چنان محبوبیتی در مدت سلطنت سلسله قاجار [۱۷۷۹-۱۹۲۵] پیدا کرد که بر نثر ادبی آن دوره سیطره یافت. در این دوره، مسافران ایرانی در سفرنامه‌ها درباره تجربیات خود از غرب مطالب زیادی نوشتند. بسیاری از این سفرنامه‌ها، سفرنامه‌هایی بود که مقامات دولتی در پی مأموریت‌های دیپلماتیک، اقتصادی، تجاری و تکنولوژی به فرنگ، می‌نوشتند. دسته‌ی دیگر از سفرنامه‌ها توسط افراد مشخصی که به دلایل مختلف از جمله تحصیل، تجارت، کنجکاوی و حس ماجراجویی به غرب سفر می‌کردند، نوشته می‌شد.^۴

بسیاری از این مسافران و جهانگردان، بدون اطلاع‌الحاصل با شناخت درباره این سرزمین و مردمانش وارد آن می‌شدند. به عبارتی، بسیاری از آن‌ها به گونه‌ای عازم سفر می‌شدند که گویا سفر آن‌ها، سفر به سرزمین عجایب و سرزمین علاءالدین و چراغ جادو است. برای این منظور، این سفر یک خودآگاهی مجازی برای بسیاری از مسافران در پی داشت، آن هم زمانی که آن‌ها با مردمان دیگری بر خورد می‌کردند و به تفاوت میان ایران و سرزمین فرنگستان پی می‌بردند. به هر حال، آنچه جهانگردان ایرانی از غرب دریافت می‌کردند از فیلترهای ممزوج با افکار به ارث رسیده از گذشته و آغشته به اعتقادات یعنی پیش‌فرض‌ها و تصورات که از گذشته فرهنگی‌شان بود، عبور می‌کرد. از این‌رو، مخاطبین چنین آثاری اغلب این تصورات را به عنوان انعکاس‌های دقیق غرب می‌پذیرفتند. از سوی دیگر، از دید یک خواننده‌ی منتقد، این تصورات

از غرب اغلب ذهنی هستند تا عینی و عمدتاً ثمره تصوّرات نویسنندگان هستند تا تصوّرات واقعی آنها از غرب. به کلام دیگر، غربی که در سفرنامه معرفی شده، نوعی انعکاس خاص از غرب است که در فرهنگ جهانگردان ایرانی منعکس شده است. یکی نگاه اجمالی به خاطرات مسافران، نشان می‌دهد تصوّرات ارائه شده از غرب و غربیان توسط این نویسندگان دارای جنبه‌های مثبت و منفی است. «خود» و «بیگانه» در مواقعی، به طوری صریح و یا اغلب به طور ضمنی مورد مقایسه قرار می‌گیرند. برخی از جنبه‌های جامعه غربی برای برخی از ایرانیانی که از فرنگ دیدن می‌کنند توأم با نوعی حسادت، مورد توصیف و تحسین قرار می‌گیرد، از سوی دیگر، برخی خصوصیات جوامع، مردم، باورها و سنت‌های آنها مورد نکوهش قرار می‌گیرند. ایرانیان، خواننده‌های هم وطن خود را از بیگانگی غرب بر حذر می‌دارند.

یکی از سفرنامه‌های اولیه‌ی ایرانی که شرح سفر به اروپا است میرزا طالب خان است.^۵ میرزا ابوطالب خان در قرن ۱۸ و در سال ۱۸۰۰ به لندن سفر کرد. او که زاده و بزرگ شده‌ی هند و دارای والدین ایرانی بود، در دوران جوانی با تعدادی از افراد انگلیسی آشنا شده و برای کمپانی هند شرقی کار می‌کرد. او به تحریک مقامات انگلیسی در دعوا با یک شاهزاده هندی، وی را کشت. در نتیجه، احساس کرد باید از هند به لندن فرار کند، جایی که وی به سرعت موفقیت خویش را مستحکم کرد و به «شاهزاده‌ی ایرانی» ملقب گشت.

میرزا ابوطالب قبل از ورود به انگلستان از جنوب آفریقا به ایرلند سفر کرد، جایی که اولین یافته‌های خود را در خصوص اروپا و اروپاییان نوشت. او جزئیات غذا، آب و هوا، ساختمان‌ها، میادین شهرها، تئاتر، پارک‌های شهر، کلیساها، مجلس، رستوران‌ها، مسابقه اسب دوانی و سایر جنبه‌های زندگی در دوبلین و سایر شهرها که برای او جالب بود و احساس می‌کرد برای خوانندگان تازه و جدید است، را شرح داده است. میرزا ابوطالب همچنین مردم ایرلند را با مردم انگلیس مقایسه کرده و توضیح داده که آنها مشابه هم نبوده و بیش ترشان کاتولیک‌های رومی هستند. وی می‌نویسد:

«ایرلندی‌ها نسبت به انگلیسی‌ها از افراط و از تعصب اسکاتلندی‌ها در پیروی از مذهب مسیحیت به دور بوده و میانه‌رو می‌باشند. آنها از انگلیسی‌ها و اسکاتلندی‌ها به خاطر

شجاعت، دلیری، پول خرج کردن، مهمان‌نوازی، صمیمیت و محبت به دیگران، متمایز می‌باشند. اگر چه آن‌ها دچار کمبود زیرکی و ثبات خرد نسبت به انگلیسی‌ها هستند، با این حال، ایرلندی‌ها نسبت به آن‌ها از نظر هوش و سرعت درک، برتر می‌باشند.^۶

در تأیید این مشاهدات، نویسنده به شرح و توصیف زن صاحب‌خانه و بچه‌های او می‌پردازد که همیشه به او کمک می‌کنند و تمام چیزهای وی را مهیا می‌کنند، حتی به خاطر این که وی نمی‌تواند به زبان انگلیسی صحبت کند به زبان اشاره با وی سخن می‌گویند. وی همچنین اضافه می‌کند چون ایرلندی‌ها ذاتاً انسان‌های آسوده‌خاطر و ول‌خرجی هستند و وقت زیادی را به دوستان خود اختصاص می‌دهند، در میان آن‌ها ثروتمند کم‌تر پیدا می‌شود.^۷ بر خلاف انگلیسی‌ها و اسکاتلندی‌ها، وی می‌گوید ایرلندی‌ها تا زمانی که دچار نیاز نشده‌اند کم‌تر به فکر فقرا هستند و از این‌رو، در علوم و ثروت اجتماعی پیشرفت کمی دارند. او همچنین درباره مشروب‌خواری مفرط ایرلندی‌ها توضیح می‌دهد که از انگلیسی‌ها شنیده است آن‌ها پای میز شام مست کرده و هم دیگر را به قتل می‌رسانند. با این وجود، وی می‌گوید در طول اقامت در این جا شاهد هیچ عمل غیر انسانی و بی‌ادبانه نبودم.^۸ به هنگام ترک ایرلند، دوستان ایرلندی‌اش به او یادآور می‌شوند مانند در انگلستان برای او سخت است، زیرا انگلیسی‌ها قادر نیستند او را درک کرده و به او کمک کنند. طالب‌خان، پس از سفر اروپا در یافت‌های خود را این‌گونه یادداشت کرد: «اگر چه من بیش از یک سال در انگلستان بوده و صد برابر بهتر انگلیسی یاد گرفتم اما آن‌ها هنوز نمی‌توانستند مرا درک کنند.»^۹ این اظهارات به رغم اقامت طولانی در انگلستان دارای ثمرات مفیدی است.

میرزا ابوطالب پس از ورود به لندن بلافاصله نزد پادشاه انگلستان و ملکه شرف‌یاب می‌شود و بدین ترتیب، فرصت می‌یابد زندگی اشرافی را از نزدیک مشاهده کرده و سپس در مورد رفتار و رسوم ایشان به تفصیل بپردازد. باید به خاطر داشت مشاهدات او در مورد جامعه‌ی انگلیس و برداشت وی از چگونگی ساختار جامعه‌ی انگلیس، عمدتاً برگرفته از دیدگاه طبقه‌ی مرفه جامعه است.^{۱۰}

با این حال، میرزا ابوطالب مشاهده‌گری بسیار توانا است و به بررسی آن دسته از جوانب جامعه انگلیس می‌پردازد که از جوامع شرقی که وی با آن آشنا است، متمایز است. به عنوان

مثال، او در یافته است که در انگلستان، حکومت قانون، آزادی برای مردم فراهم کرده است و از آن‌ها در برابر حکومت استبدادی حمایت می‌کند. او درباره قوانین آزادی در انگلستان نوشته است:

مردم انگلستان از حاکمان به لحاظ [اعتبار و املاک] خود ترسی ندارند، چه برسد به این‌که بخواهند نگران زندگی خود باشند، البته به این شرط که از تعهدات خود تخلف نوزند.^{۱۱}

آن‌چه وی را در خصوص آزادی تحت تأثیر قرار می‌دهد، این است که در مقایسه با هند، طبقه‌ی اشراف می‌توانند آزادانه در خیابان قدم بزنند، به مغازه‌ها بروند و قیمت کالاها را جویا شوند و آن‌ها را خریداری کنند و یا می‌توانند برای سپری کردن شب و یا اختیار کردن خانمی به فاحشه‌خانه بروند و حتی با آن‌ها در پارک‌ها گردش کرده و قدم بزنند. علاوه بر این، آن‌ها در انتظار عمومی، خطاها و کاستی‌های پادشاهان را در کتب مورد بازخواست قرار می‌دهند. میرزا ابوطالب اذعان می‌کند:

من در تمام زندگی‌ام هرگز در خیابان‌ها گردش نکرده‌ام یا به یک فروشگاه نرفته‌ام چه برسد به فاحشه‌خانه. من در دست‌پایی به چنین آزادی، احساس آرامش می‌کنم، مانند این‌که بار سنگینی بر روی دوش‌های من بوده و در غل و زنجیر قرار گرفته بودم و اکنون آزاد شده‌ام.^{۱۲}

بنابراین، او فهمیده است که در انگلستان یک فرد به طرق مختلف آزاد است تا هر کاری می‌خواهد انجام دهد، فقط رفتار او نباید به اشخاص دیگر آسیب رسانده یا موجب نقض قانون شود.^{۱۳} این‌طور نیست که هر کس هر کاری دلش می‌خواهد انجام دهد. به نظر میرزا ابوطالب، انگلیسی‌ها در حفظ مذهب و قوانین مدنی بسیار متعصب هستند و کسانی که آن‌ها را نقض کنند از جامعه رانده می‌شوند. این گستره حتی رسوم اجتماعی را نیز شامل می‌شود، همان‌گونه که میرزا ابوطالب نوشته است:

اگر یک شخص، مرتکب یک خلاف قانونی ناچیز شود، مثلاً در یک رستوران کلاس پایین غذا بخورد، آن‌ها (هموطنانش) هرگز با او معاشرت نکرده و او را به حال خود رها می‌کنند، چه برسد به آن‌که وی مرتکب یک تخلف جدی شود.^{۱۴}

از نظر برابری اشراف و مردم عادی، نویسنده می‌گوید چنین مساواتی بیش‌تر در بعد ظاهری است و در واقع رابطه‌ی کم‌تری میان این دو طبقه نسبت به هند به چشم می‌خورد.^{۱۵} از سوی دیگر، به نظر می‌رسد در انگلستان مردم عادی در مرافعه با افراد سرشناس و مشهور، دست برتر را دارند. وی سپس داستانی را راجع به یک شاهزاده که یک شخص معمولی را با عصای خود به دلیل بی‌ادبی وی کتک زده بود نقل می‌کند که در نهایت شاهزاده به پرداخت غرامت توسط دادگاه مجبور می‌شود.

جنبه دیگری از جامعه انگلیس که می‌توانست تأثیر عمیقی بر این فرد شرقی داشته باشد، نقش زن بود. مشاهدات و توضیحات ابوطالب درباره نحوه برخورد انگلیسی‌ها با زنان به نظر ضد و نقیض می‌رسد و خود نیز در این خصوص دچار نوسان گفتاری است. میرزا به طور ضمنی موافقت خود را با چنین الگویی از آزادی نسبی زنان، حتی بدون حجاب، به خصوص در مقایسه با جامعه اسلامی خودش که زنان در خانه به کار منزل می‌پرداختند و تعامل میان آن‌ها با مردان محدود بود، ابراز می‌دارد. در انگلستان، او شاهد حضور آشکار زنان در قسمت‌های مختلف جامعه است. او انگلیسی‌ها را به خاطر تعریف برخی از شغل‌های خاص همچون مغازه‌داری تعیین شغل‌های مشخص برای زنان ستایش می‌کند. در میان این قوانین، وی به این رسم اشاره می‌کند که خارج از جمع خانواده نمی‌توانند زنان را در خارج از میز شام و مهمانی‌ها و آن‌هم در حضور افراد دیگر ملاقات کنند،^{۱۶} و از سوی دیگر، زنان نیز حق ندارند به منزل جوانان مجرد رفته و یا بعد از صرف شام از منزل خارج شوند. ایشان به ویژه حق ندارند شب را جای دیگری حتی در منزل والدین خود بگذرانند.^{۱۷} میرزا سپس نحوه برخورد مردان انگلیسی با زنان را با رفتار مردان مسلمان با زنان مقایسه می‌کند:

«انگلیسی‌ها به رغم دادن آزادی آشکار و مشغول نگه داشتن زنان در زندگی، آن‌ها را به شکل خردمندانه‌ای کنترل می‌کنند. از سوی دیگر، مسلمانان به رغم سنت حجاب که نوعی کنترل بر زنان و تباهی و فساد است، ناآگاهانه با دادن اختیار، پول و خدمتکاران و بچه‌ها و اجازه رفتن به خانه والدین و خویشاوندان خود و حتی خانه دوستان که هفته‌ها شب و روز در آن‌جا می‌مانند، فرصت‌هایی را برای فساد در مقابل زنان می‌گشاید.»^{۱۸}

میرزا ابوطالب، مشاهدات خود از جامعه‌ی انگلستان را با بیان خلاصه‌ای از خوبی و زشتی از این کشور به پایان می‌برد. در میان فضایل، وی به مواردی همچون: ارزیابی او از فضیلت‌ها و خوبی‌ها، احساس عزت نفس به‌خصوص در میان طبقات بالا، احترام و ادب نسبت به یکدیگر در میان آنان، احترام به قانون و تبعیت از محدودیت‌های وضع شده درباره حقوق افراد، تعظیم اندیشمندان که به طور کلی برای جامعه سودمند هستند و بیزاری از کسانی که برای جامعه زیان‌آور می‌باشند، علاقه شدید به لباس و اثاثیه جدید و سایر ضرورت‌ها، که به نفع صنعتگران و تشویق اختراعات جدید می‌باشد، همچنین مهمان‌نوازی و بالاخره تجربه آن‌ها در توافق بر سر ظاهر ساختمان‌ها، لباس و پوشش، جواهرات، اثاثیه منزل، به‌خصوص توجه به رنگ‌ها و دکوراسیون که در جهان بر همه «به استثنای برخی از ایرانیان» برتری دارند، اشاره می‌کند. او منتقد بی‌اعتقادی انگلیسی‌ها به مذهب و روز قیامت و تمایلشان به سمت فلسفه است و احساس می‌کند اثرات منفی مخصوصاً بر طبقات پایین دارد. به علاوه، او نتیجه می‌گیرد غرور مفرط انگلیسی‌ها مانع از دوراندیشی می‌گردد. به عنوان مثال، می‌گوید در نتیجه‌ی مالیات سنگین، آشوب‌هایی روی می‌دهد که ایشان سعی می‌کنند با توسل به روز آنان را سرکوب نمایند و از این‌رو، متوجه پیامدهای طولانی مدت آنان نیستند. در میان بدی‌های انگلیسی‌ها، میرزا ابوطالب، عشق آنان به ثروت دنیوی، دل‌بستگی به راحتی، دل‌خور شدن سریع وقتی که کسی عیب آن‌ها را به خودشان متذکر می‌شود، تمایل ذاتی به خرج کردن بیش از حد و صرف زمان زیاد برای خواب و مسایل شخصی، ولع شدید و افراطی به تجملات، لذت بردن زیاد از خوردن غذا و گرایش به فرصت‌طلبی و به نمایش گذاشتن دروغین فروتنی به منظور کسب منافع شخصی را مردود می‌شمارد. او همچنین می‌گوید، رسم دختران انگلیسی در فرار با معشوقه، روابط جنسی قبل از ازدواج و کمبود کنترل شهوت موجب ازدیاد فاحشه شده است. به خاطر غرور مفرط، انگلیسی‌ها رسوم، عادات و مذهب خود را بدون عیب دانسته و دیگر مذاهب را ناقص تصور می‌کنند. علاوه بر این، او انگلیسی‌ها را به خاطر بی‌ارزش دانستن دانش و زبان سایر کشورها ملامت می‌کند، چون وقتی آن‌ها کمی زبان خارجی می‌آموزند خود را کارشناس و زیانشناس متبحر جلوه می‌دهند.^{۱۹}

پس از پایان حدود ۲ سال و نیم زندگی در لندن، میرزا ابوطالب به هند بازگشت. او دو ماه را

در فرانسه گذرانند که در مقایسه با اقامت در انگلستان، از آنجا لذت نبرد. او شرایط مردم فرانسه و زندگی کشاورزان را خیلی ناهنجار و بسیار بد توصیف کرده است. جالب توجه است که او از غذای فرانسه شدیداً متنفر است، به عنوان مثال، می‌گوید آن‌ها غذا را به مدت طولانی روی آتش داغ طبخ می‌کنند که موجب می‌شود غذا کاملاً خشک شده و تمام مزه و طعم خود را از دست بدهد. او توضیح می‌دهد در طول دو ماهی که در فرانسه بودم، بیش از پنج یا شش وعده از غذا لذت نبردم. میرزا توضیح می‌دهد، قهوه‌خانه‌ها و رستوران‌ها بسیار کثیف بود و گداهای زیاد که اشخاص سخاوتمند را احاطه می‌کردند، حتی تا داخل رستوران دنبال آن‌ها می‌رفتند؛ بدتر از همه، تعداد سگ‌های بزرگ در داخل رستوران از تعداد گدایان بیش‌تر بود.^{۲۰}

میرزا ابوطالب، به جز ظاهر نمای ساختمان‌های پاریس، تمایل خیلی کمی به فرانسه داشت. وی ساختمان‌ها را هفت یا هشت طبقه، پر جمعیت، و با ۵۰ تا ۹۰ نفر از سکنه توصیف می‌کند. در مقایسه با انگلستان، برای او هر چیزی زشت جلوه می‌کند، خیابان‌ها فاقد روشنایی لازم و قیمت‌ها نسبت به لندن بسیار بالا است. اگر چه میرزا مردم فرانسه را با ادب و خونسرد معرفی می‌کند، اما از آن‌ها به خاطر بی‌نظمی و نیاموختن تجربه برای بهبود شرایط زندگی روزانه انتقاد می‌کند.

میرزا ابوطالب سفرنامه‌ی خود را پس از بازگشت از هند نوشته است. به خاطر ارتباط وی با انگلیسی‌ها در هند و قبل از عزیمت به اروپا، همچنین با توجه به اقامت نسبتاً طولانی خود در انگلستان و همچنین با وجود دشمنی انگلیسی‌ها با فرانسه در آن زمان، نتیجه‌گیری وی از جوامع انگلستان و فرانسه به میزان زیادی تحت تأثیر رفتار میزبانی انگلیسی‌ها قرار گرفته بود. او به رغم ستایش از انگلستان و مردم آن، جنبه‌هایی از زندگی انگلیسی‌ها را که نمی‌پسندد مورد انتقاد قرار می‌دهد.

میرزا ابوطالب همچنین با چشمان تیزبین خود به نقد جنبه‌هایی از جامعه انگلیس، رسوم و باورها، که آن‌ها را قبول ندارد، می‌پردازد. اهمیت سفرنامه میرزا ابوطالب خان در آن است که یکی از اولین نوشته‌ها در مورد غرب توسط ایرانی‌ها است که به طور گسترده‌ای توسط جهانگردان تحصیل‌کرده ایرانی مورد مطالعه قرار گرفته است.^{۲۱} با این وجود، باید این حقیقت را به یاد داشت که اگر چه میرزا ابوطالب یک ایرانی و نوشته‌ی او به زبان فارسی بود، اما چارچوب

اشارات او عمدتاً جامعه‌ی هند آن زمان بود. با این وجود، نکته شایان ذکر، این حقیقت است که مشاهدات ثبت شده در سفرنامه‌های بعدی نوشته‌ی دیگر ایرانیان در خصوص ایران آن زمان، از بسیاری جهات با مشاهدات و شرح‌های میرزا ابوطالب تفاوت چندانی نداشت. یکی از اولین سفرنامه‌های این‌چنینی، به وسیله میرزا صالح شیرازی نوشته شد، کسی که یک دهه بعد از میرزا ابوطالب به اروپا سفر کرد.^{۲۲} میرزا صالح جزو دومین گروهی بود که به همراه شاهزاده عباس میرزا، آن‌ها را به منظور تحصیل علوم جدید شامل مهندسی، پزشکی، شیمی و علوم نظامی به انگلستان اعزام کردند. او از طریق روسیه به انگلستان سفر کرد، جایی که مقداری از وقت خود را مصروف نگارش در مورد جامعه، به خصوص مدارس و اعمال مذهبی و بعضی جزئیات درباره تاریخ روسیه نمود. از سوی دیگر، و در خاطرات خود درباره‌ی انگلستان که چندین سال در آن جا بود، عمدتاً به تشریح رنج شدید و طاقت‌فرسا در مواجهه با مقامات انگلیسی که خود و چهار تن دیگر از دانشجویان ایرانی تحت سرپرستی ایشان بودند، می‌پردازد.

آن‌ها در دام انگلیسی‌ها و بوروکراسی حکومت ایران گرفتار بودند و به نقل از نویسنده، منافع شخصی مقامات انگلیسی حامی، که در پی سود مالی از این فرصت بودند، باعث شد تا این دانشجویان به مدت سه سال به حال خود رها شوند. این شرح با شرح میرزا ابوطالب تفاوت اساسی دارد. میرزایی که اغلب برخوردهای وی با طبقات مرفه بود و یکی از روزنامه‌های لندن به او لقب شاهزاده ایرانی داده بود، از این‌رو تصور مقامات انگلیسی در خاطرات میرزا صالح بیش‌تر منفی است و در برخی جهات، نگرش تردیدآمیز بسیاری از ایرانیان قرن بعدی را تحت الشعاع قرار می‌دهد، که در فصل‌های بعدی بدان اشاره خواهد شد.

با این وجود، میرزا صالح در مشاهدات خود به بی‌طرفی بسنده کرده و احساسات خود را درباره مقامات انگلیسی، به عموم مردم انگلیس تعمیم نداده است. او در ملاقات چند هفته‌ای خود از مناطق بیرون شهر، مهمان یک خانواده انگلیسی می‌شود و فرصتی به دست می‌آورد تا از مهربانی، سخاوت، رفتار خوب، مهمان‌نوازی، رسوم، تعلیم و تربیت و نیک‌خواهی ایشان تمجید کند. او همچنین به دیدن مراکز مختلف صنعتی و بازرگانی می‌رود و به تفصیل، شگفتی‌های پیشرفت غرب، شامل کارخانه‌های کاغذ، صنعت کشتی‌سازی، کارخانه‌های

پارچه‌بافی و معادن را توصیف می‌کند. او توضیحاتی را نیز به نظام حکومتی انگلیس و صفحاتی را به تاریخ این کشور و جنگ‌ها و حتی کشف آمریکا اختصاص داده است. شاید شیفتگی او بیش‌تر مربوط است به درک میرزا صالح از نظام اجتماعی انگلستان که بر اساس دیدگاه و تجربیات شخصی خودش استوار است. میرزا اغلب، دریافت‌های خود را به شکل ساده بیان می‌کند تا از این طریق خواننده ایرانی به تصویری از جامعه غرب که تفاوت کاملاً چشمگیری با جامعه و شرایط سیاسی ایران قرن ۱۹ دارد دست پیدا کند. یکی از این حکایات شامل شاهزاده نایب‌السلطنه انگلستان می‌شود که موضوع اصلی آن حقوق و آزادی فردی است. شاهزاده دستور می‌دهد یک خیابان احداث شده و به نام خودش نام گذاری شود. یک فقیر صنعتگر دارای یک مغازه در وسط آن کوچه می‌باشد. به مدت ۶ ماه شاهزاده هرگونه کوششی به عمل آورد تا او را متقاعد کند که مغازه‌اش را واگذار کند، ولی او قبول نکرد. به عنوان مثال، ارتش او را محاصره می‌کردند اما او به زور مغازه‌اش را ترک نمی‌کرد. جالب آن است که خود شاهزاده قادر نبود به لحاظ فیزیکی یا مالی به وی زیان بزند. یک کشور با چنین امنیت و آزادی است که سرزمین آزادی نامیده می‌شود. در حالی که چنین آزادی در آن وجود دارد، نوعی نظام حکومتی نیز برقرار است که همگی از شاه تا گدا از آن تبعیت می‌کنند و هرکسی که از قوانین سرپیچی کند مورد تنبیه و مجازات قرار می‌گیرد.^{۲۳}

میرزا صالح تحت تأثیر خدمات اجتماعی انگلستان همچون مدارس، یتیم‌خانه‌ها، دیوانه‌خانه‌ها، خدمات پستی، پارک‌های شهر، موزه‌ها، کتابخانه‌ها، تئاتر، رستوران‌ها، هتل‌ها و سیستم حمل و نقل قرار گرفته بود. بر خلاف میرزا ابوطالب، میرزا صالح، حس مأمور دیپلماتیک را ندارد. هدف او از تهیه جزئیات ژرف از پیشرفت غرب، آگاه کردن هم‌وطنانش و حداقل مقامات حکومتی است که احتمالاً به مطالعه گزارش سفر وی خواهند پرداخت. می‌توان حدس زد توصیفات موشکافانه‌ی میرزا صالح از حکومت انگلستان، از جمله جزئیاتی در خصوص صلاحیت و شایستگی کسانی که به مجلس عوام انگلیس راه پیدا می‌کردند، نحوه‌ی اتخاذ تصمیمات و تحقق آن‌ها بعد از توافق پادشاه و پارلمان و سیستم قضایی در آن کشور، همگی درسی برای خوانندگان آتی وی بود. وی، در نتیجه‌ی برخوردارگی از حس مأموریت، مُصر بود که وقنس در انگلستان را به بطالت نگذراند و به یادگیری ادامه دهد.

در پی بیش از سه سال و نه ماه اقامت در انگلستان و در آستانه عزیمت از آنجا، او هنوز احساس می‌کرد مطالعاتش ناتمام باقی مانده است، گر چه توانسته بود اطلاعاتی کافی در خصوص صنعت چاپ به دست آورد و یک سیستم چاپ کوچکی را به ایران آورده و با آن اولین روزنامه را در ایران منتشر بنماید.^{۲۴}

میرزا صالح که به ظاهر خود را درگیر داد و ستدهای انجام گرفته بین ایران و حکومت‌های غربی علی‌الخصوص انگلستان نمی‌کند، انگلستان را بسیار پیشرفته‌تر به لحاظ پیشرفت‌های اجتماعی و تکنولوژیکی تصور می‌کرد. وی در مقایسه‌ی فرهنگ و رسوم کشورش با فرهنگ و رسوم انگلستان، از تفاوت ارزشی خودداری می‌کند و صرفاً اظهار می‌دارد آن‌ها با یکدیگر متفاوت بوده و وی فرهنگ کشور خود را بیش‌تر ترجیح می‌دهد. این شاید بدان خاطر است که اغلب در پوشیدن لباس‌های ایرانی اصرار دارد و بر خلاف میرزا ابوطالب، مایل نیست خود در زندگی اجتماعی مردم انگلیس گرفتار کند. او در هم‌نشینی و معاشرت با انگلیسی‌ها، یک هدف جالب توجه را دنبال می‌کرد و آن، دست‌یابی به دانش غرب و اثبات این نکته بود که این باور برای کشورش مفید خواهد بود. به علاوه، در مقام مقایسه، میرزا ابوطالب، از توصیف کلیشه‌ای مردم انگلستان اجتناب می‌کند. برای نمونه، وقتی از نحوه‌ی برخورد مقامات انگلیسی با خود رنجیده خاطر گردیده، انتقادش به طور مستقیم متوجه افراد خاص شده و تمجید او از دیگران نیز بر پایه مثال‌های مشخص و شخصیت‌برخی مردم که در تماس با او هستند می‌باشد.

به عبارت دیگر، میرزا صالح در سفرنامه خود تلاش کرده است تا نظرات خود را با بی‌طرفی ارائه کند، با این حال، تعصبات فرهنگی او حتی به صورت نیمه آگاهانه، نقش مهمی را در تصاویر ارائه شده از جامعه انگلیس ایفا می‌کنند.^{۲۵}

در مقایسه با خاطرات میرزا صالح شیرازی، عنوان کتاب ابوالحسن خان ایلچی «حیرت‌نامه» است. وی سفیر ایران در کشور انگلیس بود که چندی قبل از میرزا صالح شیرازی به آنجا سفر کرد. به رغم این که ابوالحسن خان خود را یک فرد جهان‌دیده می‌دانست و کاملاً آشنا با فرهنگ‌ها و جوامع مختلف بود، ولی با جامعه انگلیسی کاملاً غریبه و نا آشنا بود. حتی بعد از ۹ ماه اقامت در لندن نسبت به میرزا صالح (که بسیار جوان‌تر بود) از تجربیات کم‌تری برخوردار بود. اگر چه ابوالحسن خان اساساً یک دیپلمات بود، بر عکس میرزا صالح، از مسایل مربوط به پیشرفت

غرب چندان آگاه نبود. او صفحات زیادی از کتاب خود را به توصیف زنان زیبا و عشوه‌گری‌های ایشان، یا سبک زندگی بسیار مجلل و باشکوه انگلیسی‌ها اختصاص داده است. حتی طی بازدید از مجلس عوام انگلیس توضیحات او به سادگی دکور و آذین‌بندی، وجود دو شمع در شمعدان روی میز جلوی کاتب، که او را تحت تأثیر قرار داده بود، می‌پردازد.^{۲۶}

هدف اصلی نویسنده در «حیرت‌نامه»، همان‌گونه که عنوان آن نشان می‌دهد، پرداختن به جنبه‌هایی از زندگی غرب است، که با گزارش از رسوم و چیزهای عجیب و حیرت‌آور بتواند خوانندگان را سرگرم نماید. به این دلیل، به تفسیر هر دستگاه یا اختراع جدید پرداخته و از آن با شگفتی یاد می‌کند. توضیحات او فارغ از هرگونه کنجکاوی است که بسیاری از سفرنامه‌نویسان قبل و بعد دارا هستند. این بعد از کتاب حیرت‌نامه، دوگانگی موجود بین خود و بیگانه را بیش از دیگر آثار تقویت کرده است. با این وجود، برخی اوقات وی تلاش دارد به وجوه تشابه فرهنگ خود و فرهنگ مردم انگلیس نیز اشاره داشته باشد. به عنوان مثال، وی در شرح مراسم ازدواج مذهبی و قوانین مربوط به ازدواج در آن جامعه می‌گوید: برابری آشکار شد که ایمان مذهبی بسیاری از غربیان با مردم انگلیس متفاوت است، همچون تفاوت بین سنی و شیعه. به عبارت دیگر، بقیه اروپایی‌ها، سنی، و آن‌ها (مردم انگلیس) شیعه (پیروان) صحیح حضرت عیسی مسیح هستند.^{۲۷}

هر چند ابوالحسن خان در مقایسه فرهنگ جامعه خود با کشور میزبان، فرهنگ انگلیسی‌ها را ترجیح داده و آرزو می‌کند هم‌وطنانش بتوانند از فرهنگ آن‌ها درس بگیرند. او در جایی می‌نویسد: به نظر من، اگر مردم ایران در فرصت‌های به دست آمده راه مردم انگلیس را الگو و سرمشق قرار می‌دادند، در تمام امور زندگی خود موفق می‌شدند.^{۲۸} این همان احساسی است که بعداً تعدادی از ایرانی‌های سرشناس مطرح کرده و خواستار تقلید کامل از غرب شدند. با این وجود، بسیاری از مسافران قرن نوزدهم به غرب، در خصوص نگرش خود به غرب و تقلید بی‌چون و چرا از غرب محتاط ظاهر شدند.

بینش محدود ابوالحسن خان به غرب و این واقعیت که وی بی‌خبر از جامعه غرب و پیشرفت سیاسی و پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیک آن است، نتیجه‌ی خودپسندی و لذت‌گرایی ذاتی شخصیت وی بوده و نشان از نگرش اغلب ایرانیان به غرب نیست.^{۲۹} این درست

که اغلب سفرنامه‌نویسان در خاطرات خود مجذوب ظاهر، لباس و حضور اجتماعی زنان غربی و روابط بین زنان و مردان در مقایسه با جامعه خود شده‌اند، اما سایر ابعاد زندگی غرب نیز به همان اندازه توانسته ایشان را مجذوب خود نماید. این امر کاملاً در مغز الوقاع، سفرنامه‌ی فرخ خان امین‌الدوله که در اواسط قرن نوزدهم از اروپا دیدن کرد، مشهود است.^{۳۰}

همچون ابوالحسن خان، امین‌الدوله نیز یک مأمور دیپلماتیک بود. وی به رغم این‌که عازم یک سفر کوتاه‌مدت و بسیار مهمی بود، بر خلاف پیشینیان تصویر بسیار جامع‌تری از غرب و غربیان به نمایش گذاشته است.^{۳۱} این امر شاید به خاطر همراهی یک کاتب حرفه‌ای با وی که خاص این منظور با ایشان همراه شده بود، باشد.^{۳۲}

امین‌الدوله به عنوان یک سیاستمدار، خواهان جمع‌آوری اطلاعاتی در خصوص مسایل نظامی، انضباط سربازان، یونیفورم ایشان و سلاح‌های آن‌ها، در نظام حکومتی پارلمانی، روش‌های آبیاری و کشاورزی، آسفالته‌ها، خط آهن و استفاده از ماشین دودی‌ها با لوله‌های آب گرم، توالت‌های عمومی در خیابان‌ها و پارک‌ها، نظام آموزشی، زندان‌ها، دیوانه‌خانه‌ها و سایر خدمات عمومی، همچنین سنت‌های مهمان‌نوازی، روابط میان زن و مرد، خلق و خو و روابط خانوادگی بوده است. در فرانسه، در سفر از ماریسی به فرانسه، او شهرها و روستاهای آبادی را می‌بیند که به یکدیگر مرتبط بوده و شکل یک شهر بزرگ را ایجاد کرده بودند:

این کشور یک سرزمین کوچک است، اما بسیاری از مردم ثروتمند هستند شما نمی‌توانید یک قطعه زمین کوچک پیدا کنید که صاحب نداشته باشد و زیر کشت نرفته باشد. تمام روستاها، باغ‌ها و خانه‌ها یک شکل ساخته شده و به یک سبک سازماندهی شده‌اند، زیرا در این کشور، احداث یک ساختمان بدون اجازه حکومت و بدون پیروی از قانون در طرح برنامه‌ریزی شده حکومت، ممکن نیست.^{۳۳}

امین‌الدوله به قدری تحت تأثیر این مشاهدات قرار گرفته بود که برای تعریف و تمجید از مردم فرانسه، ایشان را به مردم و حکومت‌های دیگر که از آن‌ها دیدن کرده است ترجیح می‌دهد. او برای نمونه می‌گوید، در ترکیه عثمانی، به خاطر فقدان رسم میهمان‌نوازی طی دو ماه و نیم اقامت در استانبول، هیچ یک از مردم و رجال حکومت عثمانی ما را برای یک وعده هم دعوت

نکردند. امین‌الدوله در مقایسه با آنها از مهربانی و مهمان‌نوازی فراوان فرانسه ستایش می‌کند. به نظر او، فرانسه کشوری است که بر اساس صلح و آسایش اداره می‌شود. پادشاه فرانسه در سرزمین آبادش را با حضرت سلیمان پیغمبر مقایسه می‌کند و کارخانه‌های مورد بازدید را نشانی از استعداد و توانایی انسانی آنها می‌داند.^{۳۴}

گرچه شاید به دلایل سیاسی، امین‌الدوله از مردم فرانسه و کشور فرانسه در تعریف خود، جانبداری کرده، اما هنوز از برخی جهات تحت تأثیر انگلستان و مردم آن قرار گرفته است. در حقیقت به لحاظ خدمات اجتماعی همچون تیمارستان و بیمارستان‌ها، وی انگلیسی‌ها را نسبت به دیگر کشورهای اروپایی برتر می‌داند. امین‌الدوله در ستایش آنها، چنین می‌نویسد:

امروزه هیچ یک از دولت‌های اروپایی همچون انگلستان از وحدت ملی، ثروت و تجارت، ثبات سازمانی و دولتی برخوردار نیست. هر ساختمانی را مشاهده کردیم همچون میخ فولادی بود که به سنگ کوبیده بودند. دولت و مردم از خوش‌گذرانی و عشرت‌گرایی [مفرط] پرهیز می‌کردند؛ توجه هر کسی، به آینده و یادگیری ابزار بهینه‌سازی زندگی است. آنها در طرح‌ها و مدل‌ها ساده‌گرا هستند؛ دارای ساختمان خوب و مناسب؛ و همچنین دارای اعمال صحیح می‌باشند و اجازه نمی‌دهند املاک و متعلقاتشان روز به روز کم‌تر شود.^{۳۵}

علاوه بر این، وی مشاهده می‌کند که انگلیسی‌ها تلاش‌های خود را به شکل زیر برنامه‌ریزی کرده‌اند:

بدون اعلان جنگ، متوسل شدن به اقدامات نظامی و یا کشتن مردم، کنترل تمامی حکومت‌ها و ثروت روی زمین را به دست گرفته‌اند. هر قاعده و قانونی توسط حکومت و مشورت مردم با یکدیگر شکل می‌گیرد؛ و به هر شکلی مردم در تلاش هستند تا به بهترین نحو پایداری آن را تضمین کنند.^{۳۶}

تصویری که از اروپا در کتاب مخزن الوقایع ارائه می‌شود، صرفاً تصویر جایی نیست که سیاحان برای سهم بردن و متمتع شدن از لذت‌ها به آنجا بروند و برای ایرانیان در کشور خودشان فراهم نمی‌باشد، بلکه به خاطر اماکنی است که پررونق شده‌اند، مردمی که قادر به ارتقای زندگی خود

هستند و تلاش‌های آن‌ها می‌تواند برای ایران و ایرانیان درسی باشد تا بدان واسطه خود را ارتقا بخشند. این بهبود و ترقی تنها در گرو پیشرفت‌های فنی و اجتماعی غرب نیست و بلکه نظام سیاسی نیز نقش قابل توجهی ایفا می‌کند. در فرانسه، شاه و قضات نمی‌توانند حکم مرگ یا هر محکومیتی را بر اساس میل و بدون پیروی از قانون و بدون اثبات گناه صادر کنند، همین امر در منظر امین‌الدوله باعث می‌شود تا شیوه‌های اروپایی را به عنوان شیوه‌هایی ارجح در نظر بگیرد.^{۳۷} به همین روش و با همین نیت، امین‌الدوله مراسم سالانه‌ای را توصیف می‌کند که در آن پیش از آن‌که نمایندگان مردم در خصوص تلاش‌های حکومت در بخش‌های متنوع صنعتی، آموزشی، کشاورزی و دیگر مسایل داخلی صحبت کنند، امپراطور فرانسه در باره درآمدها و هزینه‌های ملی و روابط فرانسه با دیگر کشورها سخن می‌گوید.^{۳۸} با در نظر گرفتن این‌که امین‌الدوله یکی از مقامات برجسته حکومت ایران بود و سفرنامه وی توسط شاه و دیگر شخصیت‌های مهمی که در دایره نخبگان حاکم قرار داشتند، خوانده می‌شد، از این رو، بدون شک این سفرنامه تأثیر جدی بر آن‌ها می‌گذاشت. تحسین امین‌الدوله از انگلیسی‌ها و به طور کلی اروپاییان، کسانی که به آینده می‌نگرند و به تحقق جامعه‌ای بهتر می‌اندیشند، بازتاب بینش وی یا امید و آرزوهای او برای آینده‌ای بهتر برای کشورش است، یعنی همان چیزی که وی نسبتاً به آن خوش‌بین است. با گوش سپردن به یک بازرگان فرانسوی که علاقه‌مند تجارت با ایران و احداث کارخانه ابریشم‌سازی است، در می‌یابیم امین‌الدوله تقریباً تحت تأثیر نظرات بازرگان قرار گرفته و تا حدودی با وی موافق است، او [امین‌الدوله] چنین می‌گوید:

این روزها، سرتا سر اروپا می‌دانند حکومت ایران در کوتاه مدت، به اندازه پانزده سال پیشرفت کرده است، از همین رو، در کوتاه مدت جایگاه پیشین خود را به عنوان یکی از بزرگ‌ترین حکومت‌های جهان به دست خواهد آورد.^{۳۹}

چنین خوشبینی از یک مقام رده بالای حکومت ایران در آن زمان چیزی دور از انتظار نبود، کسی که پیوسته از پیشرفت غرب در مقایسه با شرایط عقب‌مانده ایران آگاه است و امیدوار به دستیابی به چنین پیشرفت‌هایی در ایران است. اما، آگاهی از عقب‌ماندگی ایران در مقایسه با اروپا و اظهار تمایل به تغییر وضع موجود منحصر به مقامات حکومتی و شخصیت‌های عالی‌رتبه‌ای چون

امین‌الدوله نمی‌شود. برای مثال، همین دغدغه‌ها یک یا دو دهه بعد توسط یک ماجراجوی جوان ایرانی در کتابی به نام «سفرنامه حاج سیاح به فرنگ» مطرح گردید.^{۲۰}

یک روحانی جوان در آغاز قرن بیستم با حس ماجراجویی یا همان‌گونه که خودش می‌گوید علاقه به دیدن و فراگرفتن جهان، در آغاز دهه ۱۸۶۰ از طریق روسیه (سهل‌الوصول‌ترین راه برای ایرانیان عازم به اروپا) به اروپا سفر می‌کند. بر خلاف مسافران قبلی که در مورد آن‌ها صحبت شد، او سفر را بدون در نظر گرفتن مقصد مشخص و بدون امکانات مالی مورد نیاز برای یک سفر طولانی آغاز کرد. در حقیقت، وی سفر خود را تنها در حالی که با یک جامه روحانی به تن داشت آغاز نمود. همان مقدار پول ناچیزی هم که او با خود داشت درست قبل از آن‌که کشورش را ترک کند ته کشید و برای به انجام رساندن باقی‌مانده سفر، سیاح خود را به دست تقدیر سپرد. با این وجود، به رغم تنگدستی‌ها، او از لطف و محبت غریبه‌هایی که در طول راه به وی کمک می‌کردند سپاسگذار بود، سیاح در نظر داشت برای مدت چند سال به اکثر بخش‌های اروپا سفر کند.

سیاح به شدت متأثر از این واقعیت است که هر جایی که وی از آن‌جا دیدن می‌کند، مردم و حکومت‌ها به آموزش کودکان توجه وافعی دارند؛ و همچنین پی به این نکته می‌برد که تا چه اندازه غربی‌هایی که با آن‌ها تماس برقرار می‌کند نسبت به اوضاع و احوال جهان مطلع هستند. سیاح بهت‌زده نسبت به شگفتی‌های اروپا و اروپاییان غبطه می‌خورد، اما با این وجود آموزش را اساس این ترقی و پیشرفت می‌داند. در سفرش به ایتالیا، ضمن قدم زدن در مزارع و دشت‌ها، یک خانواده کشاورز کوچک وی را برای گذران شب به منزل خود دعوت می‌کنند. چون خانواده فقیر هستند و منزلشان کوچک است، او ناگزیر می‌شود شب را در اتاق خواب پسر دوازده ساله آن‌ها سپری کند. سیاح وضعیت اتاق را این‌گونه توصیف می‌کند: یک میلمان ساده، یک ساعت به روی دیوار، دو میز، یکی برای نوشتن و دیگری برای شست و شو؛ یک قفسه کتاب که کتاب‌ها در آن‌جا به ترتیب چیده شده بودند. در آن سوی دیوار، یک دست رختخواب، چندتا چوب لباسی برای آویزان کردن لباس‌ها و کلاه و یک شمع روی میز کودک. به دنبال آن سیاح به تشریح فعالیت‌های پسر بچه می‌پردازد. او لباس‌هایش را به محض برگشتن از مدرسه و شروع مطالعه عوض می‌کند. پس از کارهای روزمره، غذادادن به حیوانات را به انجام می‌رساند و سرانجام، هر

شب بعد از شام تمام اعضای خانواده کتاب‌هایی را در زمینه تاریخ، اخلاق، صنعت و کشاورزی مطالعه می‌کنند. وی در مقایسه این سبک زندگی با شیوه زندگی در کشور خودش می‌نویسد «من بسیار غمگین شدم؛ چرا کشور ما نباید از چنین آموزشی برخوردار باشد و چرا باید مردم ما این قدر بی‌اطلاع باشند».^{۲۱}

دل مشغولی سیاح به مسأله آموزش کودکان اغلب اوقات در پاسخ وی به آن‌هایی که از هدف وی از سفرش می‌پرسند پیدا است، به حدی که او می‌گوید خواستار مطلع کردن مردم کشورش از سایر کشورهای جهان است. به رغم این که تصویر کلی سیاح از غرب نسبتاً مثبت است - مثلاً در انگلستان، می‌گوید، «ما باید انسانیت و آینده‌نگری را از این مردم بیاموزیم»^{۲۲} - او در جای خود، نقد کننده نیز است. در بروکسل، به نقل قول از پادشاه بلژیک به سیاح گفته شد هر چیزی در اروپا بهتر از آنی است که در آسیا است؛ واکنش سیاح در مقابل آن بدین گونه بود: اگر چه پادشاه قطعاً درست می‌فرمایند، اما مردم آسیا نسبت به برخی از صنایع اروپایی به ویژه صنایع نظامی به شدت نگران هستند. سیاح در ادامه می‌گوید آسیایی‌ها، رویکرد اروپاییان نسبت به کشتار را نمی‌فهمند، مسأله‌ای که جوامع آسیایی گرفتار آن هستند؛ ما به بهترین نحو می‌کوشیم حتی با حذف شمشیر هیچ‌گونه ابزار کشتار و زوری وجود نداشته باشد؛ هنوز در مقایسه با جنگ‌های گذشته، در جنگ‌هایی که تنها با شمشیر انجام می‌گیرد، انسان‌های به مراتب کم‌تری کشته می‌شوند. او حتی اظهار تأسف می‌کند از این که «در حال حاضر اروپاییان به بهترین شکل در تلاش هستند تا ابزارهای کشتار را پیشرفته‌تر کنند، به طوری که روزی برسد که صدها هزار نفر و یا حتی بیش‌تر کشته شوند».^{۲۳} در مشاهدات حاج سیاح نسبت به غرب و غربی‌ها، وی به ندرت به آداب و رسوم و باورهای اروپاییان اشاره می‌کند و زمانی که این کار را می‌کند - برای مثال هنگامی که از خصومت مردم با روحانیت ایتالیا سخن می‌گوید، تقریباً منصفانه آن‌چه را می‌بیند گزارش می‌دهد. آن‌چه تعجب‌آور می‌نماید، این است که حاج سیاح به رغم پیشینه و تربیت مذهبی، هرگز بسان بسیاری از مسافران ایرانی سکولار، نسبت به آزادی‌های نسبی، به ویژه در قالب پوشش و رفتار اجتماعی که جوامع اروپایی برای زنان میسر ساخته بودند، شوکه و رنجور نگردید. از این منظر، به خوبی پیداست که سیاح یک نگاه مثبتی را از جامعه غربی به نمایش می‌گذارد و به نظر می‌رسد برتری‌جویی غرب از دید وی قابل تأیید است. هر چند این

خوش‌بینی، در بسیاری از ایرانیانی که در پایان قرن نوزدهم به اروپا سفر کردند یکسان نیست. از جمله این مسافران حاجی پیرزاده، یکی از رهبران صوفی است که شهرت و آوازه‌ای به عنوان رهبر روحانی در میان نخبگان و مردم عوام دوره قاجار به دست آورده بود.

حاجی پیرزاده، که تقریباً دو دهه پیش‌تر از اروپا دیدن کرده بود، بار دیگر در اواسط دهه ۱۸۸۰ به اروپا سفر کرد. او این بار به فرانسه، انگلستان، آلمان و اتریش رفت.^{۲۴} همچون سیاح، دیدار او رسمی نبود، اما وی که از تجارب به مراتب بیش‌تر نسبت به جهان برخوردار بود نسبت به آن جنبه‌های جامعه اروپایی که یا مورد غفلت قرار می‌گرفت و یا به طور سرسری از سوی مسافران قبلی با آن‌ها برخورد شده بود، می‌پرداخت.

حاج سیاح نیز مثل دیگر مسافران ایرانی در مقابل پیشرفت و ترقی غرب دچار حیرت و شگفتی شده بود. به هنگام توصیف خیابان‌ها و بلوارهای پاریس، او مجذوب این شده است که چگونه خیابان‌ها سنگفرش شده‌اند، با پیاده‌روهایی که برای عابران ساخته شده است، با علایمی که مشخص‌کننده اسم‌های خیابان است، با نیمکت‌هایی که در ایستگاه‌های متنوع قرار گرفته است تا مردم بر روی آن‌ها استراحت کنند، و این‌که چگونه هر چیزی تمیز نگه داشته می‌شود، درختانی که برای سایه انداختن کاشته شده‌اند، و این‌که چگونه خیابان‌ها شب‌ها چراغانی است. به طور خلاصه، وی می‌نویسد، تمام خیابان‌های فرعی و اصلی پاریس به قدری زیبا و تمیز و مملو از درخت و تیر چراغ برق است که گویی هر خیابان و رهگذری برای شاه ساخته شده است و هر روز و هر ساعت تمیز می‌شود.^{۲۵} حاجی پیرزاده به شدت تحت تأثیر نظام پستی، ساختمان‌ها و کارخانه‌ها و ثروت مردم قرار گرفته است. او می‌نویسد، اروپا دیاری موفق و آباد است، به ویژه با توجه به ساختمان‌های چشمگیر و منزل‌های با صفا. او در ادامه می‌افزاید:

وسایل تفریحی فراوانی وجود دارد و تمام وسایل راحتی مردمان مهیا است. مردم در چنان راحتی و تمولی زندگی می‌کنند که نمی‌توان بین فقیر و ثروتمند تمیز قابل شد. تمام مردم لباس‌های گران‌قیمتی از ابریشم و پارچه‌های پشمی می‌پوشند و به جواهرآلات مزین هستند. هر خانه‌ای همچون کاخ سلطنتی می‌باشد. باغ‌ها و باغ‌های میوه در داخل و خارج از شهر همچون فردوس هستند و خانه‌ها مجهز به چنان وسایل رفاهی هستند که قابل وصف نیست.

آن‌ها همه نوع پارک، جنگل و دریاچه‌های مصنوعی در مناطق بیلابلی شهر ساخته‌اند، و مردم با کالسکه‌هایی به آن‌جا رفته و هرگز اجازه نمی‌دهند غم و ناراحتی به دلشان راه پیدا کند. تمام وسایل یک زندگی راحت برای ایشان مهیا است: درآمدشان مطمئن است، می‌دانند خرجشان چقدر خواهد بود و ثروتشان فراوان است. هر کاری بخواهند می‌کنند و هر جا بخواهند می‌روند. هر چه بخواهند می‌گویند و هر چه ببینند می‌خرند.^{۲۶}

به طور خلاصه، تصویری که در این بخش و صفحات مشابه به چشم می‌خورد تصویری اتوپیایی است. وی سپس در می‌یابد این فردوس اغلب، به ثروتمندان و خانواده اشراف تعلق دارد که می‌توانند در پارک دست در دست قدم بزنند. گویا که هر شخصی و هر مردمی پادشاه کشور و هر زنی ملکه‌ی کشور است.^{۲۷} از سوی دیگر، وی پی می‌برد برخی نیز وجود دارند که خود را به خاطر فقر و بیچارگی در رودخانه غرق می‌کنند.^{۲۸} زمانی که احساس شگفتی وی فروکش کرده و شروع می‌کند به دیدن آن‌چه که در پس این جاه و جلال و این فرهنگ جدید است و با توجه به سابقه‌ی روحانیت وی، انتقاد وی از جامعه‌ی غربی که اغلب متوجه فساد اخلاقی مخصوصاً در جامعه‌ی فرانسه است، آغاز می‌شود. پس از توضیح مهمانی‌ها و رقص و پایکوبی‌های عمومی در بخش‌های مختلفی از پاریس، او می‌نویسد:

این مهمانی‌ها از این جهت برگزار می‌شود که اگر کسی بخواهد خانم و یا معشوقه‌ای داشته باشد و یا زنی بخواهد مردی داشته باشد، بتوانند به راحتی پیدا کنند. چنین اجتماعاتی در فرانسه بسیار وجود دارد. به همین دلیل، نمی‌توان زن عقیقه‌ای را در پاریس پیدا کرد.^{۲۹}

به علاوه، پس از توصیف نمونه‌های بسیاری از سرگرمی‌های پاریس از جمله تئاتر، سیرک و کاباره، او می‌افزاید:

در هر موردی، نمایشنامه‌ها و تئاترها در پاریس همگی از این نوع هستند و قوه‌ی تفکر مردم را از ایشان سلب کرده‌اند. پس از کار، مردم اکثر وقت خود را صرف تماشای کمدی‌ها و نمایشنامه‌ها می‌کنند. مذهب، ایمان، معنویت، حقیقت، انسانیت، نجابت و جوانمردی به هیچ‌وجه در آن‌جا یافت نمی‌شود. آن‌چه متداول است، جهل، سطحی‌نگری، ظاهر، ضلالت و انحراف می‌باشد. خداوند هر انسانی را از آن‌جا مصون بدارد و پیروان اسلام را از آمدن به

این جا بازدارد و مسلمانان را از مردن در این جا نجات بخشد.^{۵۰}

وی در مورد ابعاد مذهبی پاریس، می‌گوید: برخی از پارسی‌ها به صورت پیوسته یکشنبه‌ها به کلیسا می‌روند و بنا بر رسمشان در آن جا به عبادت می‌پردازند، اما این صرفاً یک گردهمایی است تا یک عبادت.^{۵۱} به رغم این که اروپاییان زندگی مرفه و تجملی دارند و حاجی پیرزاده از زندگی متمول ایشان با حسادت یاد می‌کند. ولی بسیار نگران دیگر هموطنان خود است که از اروپا دیدن می‌کنند و با عقاید و زندگی ایشان آشنا می‌شوند. وی که رفتار بسیاری از دانشجویان ایرانی را در پاریس دیده است چنین می‌گوید:

خدایا جوانانی از ایران به اروپا می‌آیند و با دیدن زرق و برق ظاهری پاریس ناگهان خود را فراموش می‌کنند و مذهب، اعتقادات، خلوص، پاکیزگی، زهد و عبادت واقعی خود را ترک می‌گویند، نمی‌دانند چه باید بکنند. ایشان فکر می‌کنند اگر شراب بنوشند، گوشت خوک و خرچنگ بخورند و از شستن خود پس از طهارت خودداری کنند، از نماز خواندن سر باز زنند و از درست صحبت کردن بپرهیزند، می‌توانند همچون اروپاییان از ثروت و جایگاه خوبی برخوردار باشند. خداوند ایشان را لعنت کند که یک ایرانی از این دست در اروپا می‌تواند پاک آبروی تمام ایرانیان را ببرد.^{۵۲}

وی همچنین اظهار نگرانی می‌کند که «غریبان تصور خواهند کرد تمام ایرانیان بی‌مذهب و ضعیف و سست در اعتقاداتشان می‌باشند و با ورودشان به شهرهای اروپایی مذهب، قانون و سنت خود را از دست می‌دهند و خود را به هر گونه شهرت‌رانی آلوده می‌کنند».^{۵۳} اغلب، نحوه برخورد حاجی پیرزاد با غرب و غریبان را می‌توان یک برخورد دوگانه معرفی کرد. از یک سو، وی از معاشرت دختران و پسران قبل از ازدواج به منظور شناخت یکدیگر و استقلالشان را در انتخاب همسر تأیید می‌کند،^{۵۴} و از سوی دیگر، مخالف آن نوع آزادی است که پارسی‌ها به زنان که وی اغلبشان را فاحشه می‌نامد، واگذار می‌کنند. وی در ادامه می‌نویسد:

هیچ کس در پاریس قادر به کنترل زن نیست. زنان آزادند با هر کس که دوست دارند، حتی با غریبه‌ها بیرون بروند. شوهر وی حق اعتراض و جلوگیری ندارد. چون که زنان آزاد هستند و

پاریس سرزمین آزادی است. از این رو، معنای آزادی در غرب ممکن است صرفاً حق انتخاب زنان در از دست دادن عفت خود باشد، در غیر این صورت در غرب، مردم به هیچ وجه آزاد نیستند.^{۵۵}

اخطار حاجی پیرازده به ایرانیان جوانی که به اروپا فرستاده می‌شوند عمدتاً ریشه در انتقاد وی از غیر اخلاقی بودن جوامع اروپایی دارد. اما کسانی دیگر همچون مقامات دولت قاجار بودند که مردم را از سفر به اروپا و شناخت اروپا به دلایل سیاسی بر حذر می‌داشتند. به طور مثال، وزیر ارشد ناصرالدین شاه، میرزا آقا خان نوری، به امین‌الدوله خان برای انتشار سفرنامه‌اش «مخزن الوقایع» اخطار داد. به این دلیل که اگر این سفرنامه منتشر می‌شد مردم به حقایق زندگی و شرایط مردم در اروپا پی می‌بردند و این به نفع ایشان نبود.^{۵۶} به طور کلی، این اخطارها مورد توجه قرار نگرفت. خود ناصرالدین شاه سه بار از اروپا دیدن کرد که نخستین بار آن در سال ۱۸۷۳ بود.

در دهه آخر قرن نوزدهم، سفرنامه‌ها هنوز جایگاه خود را در رده‌بندی کتاب‌های شگفت‌آور درباره مردمان و سرزمین‌های عجیب و غریب حفظ کرده بودند. با این وجود، میزان قابل توجهی درک و شناخت نسبت به غرب و غربی‌ها توسط این مسافران به معرض نمایش گذاشته شد. «سفرنامه شیکاگو» نوشته حاج میرزا محمدعلی معین‌السلطان نخستین نوع از این مجموعه می‌باشد.^{۵۷}

هدف اصلی معین‌السلطان در این سفرنامه شرکت کردن در نمایشگاه جهانی کلمبیایی شیکاگو ۱۸۹۳ و هم‌زمان سیاحت در ایالات متحده بود. او قبلاً از نمایشگاه ۱۸۸۹ پاریس دیدن کرده بود، از همین رو، به نسبت دیگر نویسندگان و سفرنامه‌نویسان انتظار می‌رفت شناخت و آگاهی بیش‌تری داشته باشد. برای مثال در همان زمان، بر خلاف حاج سیاح، به نظر می‌رسد که وی نگرانی هزینه‌ها را نداشته است، زیرا متعلق به یکی از خانواده‌های اعیان و اشراف بود. او مشتاقانه حتی از جدیدترین نوآوری‌های غرب که هنوز در کشور خودش مرسوم و در دسترس نبود، اطلاع داشت. زمانی که به توصیف یک بنا یا یک اختراع می‌پردازد گویی یک متخصص است، او دقایقی را صرف ذکر جزئیات می‌کند، به نحوی که تصور می‌شود به هنگام برگشت به وطن قصد ساختن این بنا را دارد. دیدن معین‌السلطان از سرزمین‌ها و مردمان دو سوی آتلانتیک، از جمله بخش‌های جذاب کتاب است، به ویژه شناسه‌هایی که وی از آمریکا و آمریکاییان در

اواخر قرن نوزدهم ذکر می‌کند. به طور کلی، معین‌السلطان یک دید دوسویه را نسبت به آمریکاییان و جامعه آن‌ها به نمایش می‌گذارد. از یک سو، آمریکایی‌ها را به خاطر نوآوری‌ها و صنایعشان می‌ستاید و به طور تلویحی نظام حکومتی، اعتماد به نفس و حسن برابری‌شان را مورد تأیید قرار می‌دهد. برای مثال، او این واقعیت را تفسیر می‌کند که مردم اجازه دارند در هفته به دیدن رئیس‌جمهور بروند، و رئیس‌جمهور نیز به شکایات و دغدغه‌های آن‌ها گوش فرا می‌دهد. وی همچنین تحت تأثیر موزه‌های متفاوت و دیگر ساختمان‌هایی عمومی قرار گرفته است که به همت و تلاش مردم و اعانات آن‌ها برپا شده‌اند. از سوی دیگر، اظهارنظرهای وی نسبت به مردم و رفتار آن‌ها اغلب تحقیرآمیز است. او در نیویورک با افراد بسیار قوی و سالم و در عین حال بی‌ادب و گستاخ و به مراتب آزادتر نسبت به اروپاییان روبه‌رو می‌شود، اما اضافه می‌کند: بربریت آن‌ها [آمریکاییان] به مراتب از بربریت اروپاییان بیش‌تر است.^{۵۸} او در فلادلفیا، کودکانی را می‌بیند که بسیار بی‌ادب و غیر متمدن هستند، به طوری که در کنار اسپ‌گاری‌ها و کالسکه‌ها ترقه‌هایی را منفجر می‌کنند تا از این طریق اسپ‌ها بترسند و رم‌کنند.^{۵۹} گوش دادن به دسته موسیقی در پارک عمومی به قدری برای وی گیرا و جذاب بوده است که می‌گوید هنگامی که دسته موسیقی می‌نوازد به خودت نمی‌توانی اجازه دهی که پیش از ده قدم از آن‌جا دور شوی. معین‌السلطان مدعی است مردم آمریکا متمدن نیستند. به غیر از تعداد کمی بقیه وحشی هستند. شخصی که نگران زندگی‌اش است باید امیدوار باشد یک گوشه خلوت در پارک پیدا کند و در آن‌جا قدم بزند.^{۶۰} علاوه بر این، او مشاهده می‌کند که مردم فلادلفیا به دنبال تقلید از اروپاییان هستند، اما شکی نیست که آن‌ها گستاخ و بی‌ادب هستند، اما سانفرانسیسکو شهری است که این مسافر و جهانگرد را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد، به طوری که او در وصف سانفرانسیسکو می‌گوید شهری است به غایت زیبا و تمیز، زیبایی‌هایی که من تا به حال ندیده بودم، با مردمانی مجرب و ماهر و نسبتاً متفاوت از دیگر مردمان آمریکا. آن‌ها قویاً به دنبال تقلید از اروپاییان و رفتار آن‌ها هستند، اما هم‌زمان، از آداب و رسوم و سنن مشخص اروپایی تبعیت نمی‌کنند.^{۶۱} معین‌السلطان به رغم این برداشت‌ها و احساسات، به هنگام برگشت به وطن خود از طریق اروپا، به این نکته اشاره می‌کند که پاریس با ایالات متحده قابل مقایسه نیست. او می‌نویسد: شگفت‌آور است،

حال که من از آمریکا به اروپا برگشته‌ام، لندن و پاریس و بناها و سالن‌های نمایش آن‌ها زیبایی و جذابیت پیشین را ندارد.^{۶۲}

جهانگرد دیگری که در اواخر قرن نوزدهم به اروپا و ایالات متحده سفر کرد، ابراهیم صحافباشی است. از قرار معلوم صحافباشی نه تنها تاجر بود، بلکه یک جهانگرد خبیره و با تجربه‌ای بود که از این مکان‌ها در بیست سال پیش از این سفر طی فرصت‌های متعدد دیدن کرده بود. او در آغاز سفرنامه خود از دید ایرانی‌ها نسبت به غرب می‌نویسد:

اکثر هموطنان من که به غرب عزیمت می‌کنند، پس از دیدن شرایط غربی‌ها، تصورات و انگاره‌های خود را به حوزه و قلمرو اغراق‌گویی می‌کشانند. بعد از مدتی که به وطن خود باز می‌گردند تبدیل به دروغ‌گویان بی‌لگام و افسار می‌گردند. ایده‌های غربیان ترکیبی از ایده‌ها و افکار خوب و بد است. بدون شک تا حدی آن‌ها درست هستند. تا آن‌جا که به نظر می‌رسد آن‌ها بسیار پاکیزه هستند. اما مثل حیوانات غذا می‌خورند و نعره می‌کشند. اگر روی نیمکتی آن طرف شما بنشینند، بعد از ده روز متوجه خواهید شد که هیچ التفاتی به یکدیگر ندارند و به هم توجه نمی‌کنند. منتظر می‌مانند تا دیگری بیاید و خودش را به آن‌ها معرفی کند، تنها گفتن یک سلام به خودی خود یک معرفی محسوب می‌گردد.^{۶۳}

همان‌گونه که پیداست تلاش‌های صحافباشی در سفرنامه خود جهت بیان صریح و روشن و صادقانه لحظات، حکایت از این دارد که سفر به غرب برای بسیاری از ایرانیانی که لزوماً بسیار ثروتمند نبودند، اما به لحاظ مالی تمکن لازم را داشتند، تبدیل به اقدامی نسبتاً رایج شده بود. پس از گذراندن یک روز جهت بازدید از برج ایفل در پاریس، وی مخارج آن روز را محاسبه می‌کند، که سرجمع به بیست تومان (چهل دلار آن زمان) می‌رسد، یادداشت‌های آن روز که بری از مزاح نیست بدین قرار هستند.

هدف من از نوشتن این خاطرات این است که نشان دهم اگر دوستان ما هزار تومان در اختیار داشتند (دو هزار دلار) نباید آرزوی مسافرت به اروپا را داشته باشند و تصور کنند می‌توانند انواع سوغاتی‌ها را بخرند. هر کس سفرنامه‌ای نوشته است، به جز تحسین و تمجید چیز دیگری ننوشته است، و این باعث شده است تمامی آن‌هایی که آن را می‌شنوند یا می‌خوانند

حسرت دیدار غرب را در دل پیرو رانند. در هر مورد که نگریسته شود، غرب به جز چراغ‌ها و خیابان‌های خوب چیز خاص دیگری ندارد. خانه‌ها، شبیه زندان هستند، بدون هیچ جایی برای نفس کشیدن. غذاها گران است. آن‌چه که آن‌ها می‌بینند درست همان چیزی است که اروپاییان می‌بینند. اگر به خاطر کار نبود هرگز به اروپا نمی‌آمدم تا گوشت سگ بخورم و دو یا سه هزار تومان را خرج کنم و دست آخر همچون یک گدا زندگی کنم.^{۶۴}

به رغم هشدارهای صحافی‌اش به هموطنانی که آرزوی دیدار اروپا و ایالات متحده را در دل دارند، وی چیزهای بسیار زیادی که سزاوار تحسین هستند نیز بازگو می‌کند. از جمله ابعادی که صحافی‌اش در توصیف غرب بدان‌ها نظر موافق دارد عبارتند از: صنعت و کشاورزی غرب، آزادی سیاسی، خدمات اجتماعی، آموزش و مداخله زنان در زندگی اجتماعی. از جمله ویژگی‌های خوب غربی‌ها که وی ذکر می‌کند این است که اگر شما چیزی را از آن‌ها بپرسید و آن را ندانند، به کتاب مراجعه می‌کنند، و اگر در کتاب آن را نیافتند از شخص دیگری آن را می‌پرسند. اگر شده نیم ساعت وقت صرف کنند، این کار را انجام می‌دهند تا به شما پاسخ درست را ارائه دهند.^{۶۵} علاوه بر این، او به شدت متأثر از حاکمیت قانون در اروپا بود، در آن‌جا مردم به یکدیگر آزار و اذیت نمی‌رسانند، حتی اگر می‌خواه‌گی کرده باشند. در این حال، برداشت‌های وی از زندگی در شهرهای بزرگ حکایت از آگاهی وی نسبت به معضلات اجتماعی در اروپای صنعتی شده پایان قرن دارد. روسپیگری از جمله این معضلات است. از سوی دیگر صحافی‌اش از دیدار خود از ایالات متحده، به رغم شکایت‌هایی که نسبت به گرانی دارد، تصویر به مراتب روشن‌تری نسبت به اروپا ارائه می‌دهد. او آمریکایی‌ها را مردمانی آزادتر و ثروتمندتر، شهرها را سازمان یافته‌تر، و مردم را راستگوتر و سخت‌کوش‌تر می‌بیند. در یک دوره زمانی کوتاه چنین می‌نویسد: آن‌ها شهرهایی ساخته‌اند که ساختن آن‌ها صدها سال به طول می‌انجامد.^{۶۶} - خوش به حال‌شان. وی در ادامه می‌نویسد: پیر و جوان، فعال هستند و اضافه می‌کند هرگز ندیدم زن یا مرد کهنسالی هن‌هن‌کنان و با عصا راه برود و از سیر روزهای خود شکایت کنند.^{۶۷} سفرنامه صحافی‌اش، به ویژه از این جهت جالب توجه است که از دریچه دید یک ایرانی مطلع که به نوبه خود از برخی جهات نمایانگر گرایش‌ها و ایستارهای بسیاری از نویسندگان ایرانی در این قرن است، توصیفی بی‌طرفانه از غرب و غربی‌ها ارائه می‌دهد. با این وجود، مشاهدات صحافی‌اش بدون

شک تحت تأثیر تألیفات و کارهای پیشینیانی است که همان‌گونه که در مواردی از این فصل بدان اشاره شد، دیدگاه‌ها و تصاویر مثبت و منفی نسبت به غرب و غربی‌ها داشتند. از همین رو، تصور و ذهنیت وی از غربی‌ها و غرب نه کاملاً مثبت است و نه تماماً منفی، بلکه ترکیبی است. این رویکرد و برخورد دوگانه و ضد و نقیض نه تنها در سفرنامه‌های بعدی رسوخ کرد، بلکه حتی در کارهایی که در اواخر دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ انجام گرفت نیز تأثیر گذاشت. اما همان‌طور که در آثاری که موضوع فصل‌های بعدی است اشاره خواهد شد، این سفرنامه‌ها در زمره داستان‌های منشور ایرانی قرار می‌گیرند.^{۶۸}

یکی از خصیصه‌های جالب توجه سفرنامه‌هایی که مورد بحث قرار گرفت حیرت و شگفتی شدید هر یک از مسافران نسبت به پیشرفت‌های تکنولوژیک غرب است. صدها صفحه کامل از هر سفرنامه به توصیف کارخانه‌ها، ابتکارات کشاورزی، پیشرفت‌های معماری و نوآوری‌های متنوع اختصاص داده شده است. این جهانگردان، علایم پیشرفت غرب را با دیده حسرت می‌نگریستند، و در همان زمان مشتاقانه به دنبال پیدا کردن راهی برای انتقال و گسترش چنین فناوری‌هایی در داخل ایران بودند. آن‌ها با بزرگداشتن پیشرفت‌های فنی، به نوعی تحسین خود را نسبت به غربیان و موفقیت‌های آن‌ها اعلام می‌کردند.

دومین فصل مشترک، میان این مسافران توجه آن‌ها به حکومت است، یا به طور خاص آنچه آن‌ها به عنوان یک نظام حکومتی مردم‌سالار می‌دیدند. قریب به اتفاق سفرنامه‌ها از هرگونه مقایسه مستقیم و ملموس و قابل فهم میان اشکال اروپایی یا آمریکایی حکومت و اشکال ایرانی آن اجتناب می‌ورزیدند، احتمالاً به این خاطر که اگر اظهار نظر منفی می‌کردند عواقب ناگواری پیش روی آن‌ها قرار می‌گرفت. مع الوصف، اغلب آن‌ها صرف توصیف مسؤلیت‌های پادشاه فرانسه در قبال مردم و این‌که چگونه وی را می‌توان در انجام امور کشوری توسط پارلمان پیشاپیش بازخواست کرد، می‌شد. این خود به وضوح بیانگر تعلق خاطر نویسندگان به اشکال غربی حکومت است و حکایت‌کننده انتقاد وی از حکومت ایران است.

منبع دیگر علاقه‌مندی مسافران به غرب، به ویژه برای آن‌هایی که در شغل‌های حکومتی قرار داشتند، مسایل نظامی بود، و این تنها به خاطر تسلیحات جدید نبود، بلکه به خاطر تنظیم و آرایش سربازان و حتی لباس فرم آن‌ها نیز بود.^{۶۹} این علاقه در روش آگاهی بخشی از ایرانی‌های

قرن نوزدهم نسبت به آسیب‌پذیری و نقاط ضعف حکومت ایران در مقایسه با برتری نظامی قدرت‌های غربی، فهمیده می‌شود. بسیاری از مسافران صفحات بی‌شماری را به توصیف دقیق سربازخانه‌ها، بیمارستان‌های نظامی و تسلیحات اروپایی و مواردی از این دست اختصاص می‌دادند، شاید نسخه‌ای دقیق از این تسلیحات به ایران کمک کند تا موقعیت پیشین قدرت و تمایز خود را در جهان به دست آورد.

علاوه بر این، فکر و ذهن این مسافران معطوف به ارائه خدمات اجتماعی در جوامع اروپایی شده بود، خدماتی از قبیل درمانگاه‌هایی برای بیماری‌های روحی؛ پارک‌های عمومی و خیابان‌های چراغانی و سنگفرش شده؛ و توجهی که به آموزش کودکان داده می‌شد، بدون ذکر آن که مجذوب هنرها و سرگرمی‌ها، به ویژه موزه‌ها، تئاتر و اپراها شوند.^{۷۰}

ویژگی‌های ذکر شده در زمره ابعاد مثبت غرب قرار می‌گیرد که توسط مسافران ایرانی علاقه‌مند به الگوبرداری از غربی‌ها ذکر شد. با این وجود، ابعاد دیگر غرب و غربی‌ها به سمت و سوی است که یک ایستار منفی یا در بهترین حالت یک ایستار ضد و نقیضی را به نمایش می‌گذارد که همگی در خور توجه می‌باشند.

مثلاً رویکردهای قریب به اتفاق سفرنامه‌نویسان نسبت به زنان اروپایی در این دسته‌بندی قرار می‌گیرد. از یک سو، آن‌ها کارکردن زنان آمریکایی و اروپایی در کارخانه‌ها و فروشگاه‌ها را به عنوان یک پدیده مثبت می‌بینند. از سوی دیگر، آن‌ها فکر می‌کنند زنان اروپایی عفت و پاکدامنی خود از دست می‌دهند. نویسندگان، سبک لباس پوشیدن زنان اروپایی را به دیده منفی می‌نگرند، به ویژه در محافل رسمی، از قبیل تئاتر و سالن‌های رقص. به همین ترتیب، برداشت‌هایی را نیز نسبت به فراوانی روابط میان زن و مرد مطرح می‌کنند. گه‌گاهی بازدیدکنندگان از غرب، با آزادی مجاز روابط میان زن و مرد موافق هستند، اما اغلب آن‌ها احساس می‌کنند این آزادی سبب می‌شود تا پاریس به شهر روسپیان تبدیل شود، جایی که به نظر می‌رسد هر زن یا دختر جوانی تنها منتظر است مردی به سراغش بیاید و او را برای مدت‌ها با خود ببرد. مسافران عمدتاً رقصیدن‌ها و حتی قدم زدن‌های عصرگاهی داخل پارک‌ها و خیابان‌های چراغانی را عامل چنین وضعی می‌دانند.

تأکید اروپاییان بر سرگرمی و داشتن زندگی خوب، سبب شد مسافران ایرانی نسبت به آن‌ها

احساسات دوگانه و مبهم داشته باشند. حتی به دیده رشک و حسد به شیوه لذت بردن از زندگی غربی‌ها می‌نگرند، و در جوامع غربی خلأ محسوس و آشکار معنویت را می‌بینند.^{۷۱} در میان احساسات و تصورات منفی مسافران ایرانی نسبت به غرب، بسیاری پیامد برخورد آن‌ها با شیادانی است که تلاش می‌کنند آن‌ها را بفریبند. از این جنبه، برخی نویسندگان یک‌صدا معتقدند پیشرفت‌های اجتماعی و تکنولوژیکی باعث شده است شیوه‌های کلاهبرداری غربیان نیز پیشرفته‌تر گردد.^{۷۲} بسیاری از این نویسندگان، همچنین نسبت به بهای محبت و دوستی بدبین هستند. برای مثال، چندین مسافر که ویژگی‌های رستوران را بیان می‌کنند، پس از رفتن از آن‌جا به این نتیجه می‌رسند چنین مهمان‌نوازی متناسب با هزینه‌ای است که آن‌ها پرداخته‌اند.^{۷۳} البته یکی از خصیصه‌های مهم این سفرنامه‌ها، رویکرد عموماً منفی آن‌ها به دلایل سیاسی نسبت به برخی کشورهای خاص غربی است. بیش‌تر آن‌ها به روسیه و بریتانیا به دیده شک می‌نگرند، و شکی نیست این امر بازخورد اوضاع و احوال آن روز ایران است.

به طور خلاصه، ارزیابی مسافران ایرانی از غرب و غربی‌ها از جنبه مثبت آن وزین‌تر است؛ به این معنا که پیشرفت غرب در مسایل فنی، اقتصادی و اجتماعی در مقایسه با شرایط ایستا و راکد ایران مدارک و شواهد کافی که دال بر حمایت مسافران از شیوه‌های برتری‌جویی غربی است، ارائه می‌دهد. ایده‌های مردم‌سالارانه مسیر خود را در انقلاب مشروطه ۱۹۰۶-۱۹۱۱ یافتند و بسیاری از ایرانیان برجسته آن زمان، بازسازی و بازبینی جامعه ایرانی را بر پایه الگوهای غربی خاطر نشان ساختند؛ اما هم‌زمان مسافران دیگر چنین رقابتی را با ادراک بالایی مدنظر قرار می‌دهند، و به دنبال آن یک رویکرد محافظه‌کارانه‌تر نسبت به تغییراتی که از آن‌ها جانبداری شده بود را به نمایش می‌گذارند.

سفرنامه به عنوان و به لحاظ نوع، آمیزه‌ای از واقعیات و توهم‌ها می‌باشد. از یک‌سو نویسندگان می‌کوشند برداشت‌های خود را از جاهایی که دیده‌اند، چیزهایی که می‌بینند و مردمی را که ملاقات می‌کنند ثبت کنند و از سوی دیگر، تلاش می‌کنند افکار و عقاید شخصی و مشاهدات خود را درج نمایند. لذا به خواننده همان چیزی را ارائه می‌کنند که بر اساس دیدگاه‌های خود برداشت کرده‌اند. اگرچه قصد نویسندگان القای این برداشت به خواننده است که وی (نویسنده) در ارائه نظرات خود در مورد مکان‌ها، مردم، رسوم که خواننده با آن نا آشنا

است، به صورت عینی برخوردار کرده‌اند، اما ایشان ذهن‌گرایی و باورگرایی خود را هم به صورت آشکارا و به صورت پنهان با توجه به تجاربشان افشا می‌کنند، که این امر با این حقیقت آشکارتر می‌گردد که نویسندگان سفرنامه‌ها به صورت انتخابی به مسایل می‌پردازند و در تعاریف خود ممکن است متوسل به مبالغه‌گویی و حتی ابداع شوند تا از این طریق آثارشان جالب‌تر و جذاب‌تر باشد. در واقع، سفرنامه‌ها، به ویژه آن‌هایی که مربوط به غرب می‌باشند، به طور بحث‌برانگیزی می‌توانند به عنوان بازسازی ساختگی یا نیمه‌ساختگی غرب مورد مطالعه قرار بگیرند. به عبارت دیگر، نویسنده سفرنامه تا حدی به یک بازیگر خلاق بدل می‌شود که در صدد ترکیب واقعیت و تخیل یا نوشتن مجموعه‌ای از تخیلات است. با در نظر گرفتن این نکته، شخصیت، پیشینه، تحصیلات، موقعیت اجتماعی، تربیت، و ایستارهای نویسنده به جزئی جدایی‌ناپذیر از داستان تبدیل می‌شود. علاوه بر آن، نویسنده در داستان، شخصیت داستانی می‌شود و معمولاً قهرمان داستان در ماجراهای سفر است. این امر به طور خاص هویدا می‌گردد و هم‌زمان به لحاظ فنی پیچیدگی به مراتب بیش‌تری پیدا می‌کند. علی‌الخصوص در مورد سفرنامه‌هایی که توسط کاتبین به رشته تحریر درآمده‌اند، که صرفاً به منظور نوشتن سفرنامه یا مقامات همراه می‌شده‌اند. در چنین مواردی، در واقع، کاتب نقش نویسنده و آن مقام سفر کرده نقش شخصیت داستان را پیدا می‌کند.^{۷۲}

نویسنده‌گان سفرنامه‌ها حداقل تا حدودی از جنبه تخیلی کار خود آگاه بودند، و کارهای تخیلی از قبیل سفرنامه ابراهیم بیگی،^{۷۳} به مثابه پلی میان سفرنامه ادبی و سفرنامه تخیلی نوین عمل کرده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. این همان شرقی است که ادوارد سعید در کتاب شرق‌شناسی توصیف می‌کند.
۲. هما ناطق، «فرنگ و فرنگ‌مآبی و رساله انتقادیه شیخ و شیوخ»، زمانه نو، شماره ۱۲، ۱۹۸۶، ص ۴۹.
۳. ناصر خسرو قبادپانی مروزی، سفرنامه ناصر خسرو، چاپ دوم، ویراسته نادر وزین‌پور.
۴. زانرهای مشابهی که سفارت‌نامه نامیده می‌شد، در کشورهای دیگر و مخصوصاً امپراطوری عثمانی بسیار رایج بود. شاید سفارت‌نامه رسمی‌تر از سفرنامه بود.
۵. میرزا ابوطالب خان، مسیر طالبی یا سفرنامه میرزا ابوطالب خان، چاپ دوم، ویراسته حسین خدیو جم.
۶. همان، صفحه ۸۰. ترجیح دادن ایرلندی‌ها به انگلیسی‌ها از طرف وی شاید اندکی با تعصب همراه باشد، که نتیجه محکوم کردن عملکرد انگلیسی‌ها در هند است که او را به کشتن راجا تحریک کردند اما از او حمایت نکردند.
۷. همان، ص ۸۱.
۸. همان، ص ۸۰.
۹. همان.
۱۰. این نکته تقریباً در مورد همه سیاحان اولیه ایرانی صادق است.
۱۱. ابوطالب، ص ۲۳۱.
۱۲. همان.
۱۳. همان.

۱۴. همان، ۲۹۵.
۱۵. همان، ص ۲۳۲.
۱۶. همان، ص ۲۲۵.
۱۷. همان، ص ۲۲۶.
۱۸. همان، ص ۲۷۲-۲۷۳.
۱۹. همان، ص ۲۷۰.
۲۰. همان، ص ۳۰۶.
۲۱. همان، ص xxvi.
۲۲. میرزا صالح شیرازی (کازرونی)، گزارش سفر، ویراسته همایون شهیدی.
۲۳. همان، ص ۲۰۵.
۲۴. اولین روزنامه در ایران با نام کاغذ اخبار در ۱۸۳۶ چاپ شد.
۲۵. حسن مرسلوند، ویراستار حیرت‌نامه: سفرنامه ابوالحسن خان ایلچی به لندن.
۲۶. همان، ص ۳۰۸.
۲۷. همان، ص ۱۸۱.
۲۸. همان، ص ۲۲۱.
۲۹. ظاهراً توصیف صحنه‌هایی که نویسنده با آن‌ها مواجه شده به اندازه‌ای زننده بود که ویراستار آن‌ها را حذف کرده است.
۳۰. حسین بن عبدالله سرایس، مخزن الوقایع: سفرنامه فرخ‌خان امین‌الدوله، ویراسته کریم اصفهانیان و قدرت‌الله روشنی.
۳۱. امین‌الدوله به عنوان مأمور دولت ایران در ۱۸۵۶ به اروپا فرستاده شد.
۳۲. گرچه می‌توان تصور کرد کاتب وقایعی را ثبت می‌کند که مهم است، اما محتوی آن اغلب توسط مکان‌ها و مردمی که سفیر آن‌ها را می‌بینند دیکته می‌شود و نباید از این نکته غافل شد که سرانجام سفیر باید همه این نوشته‌ها را تأیید کند.
۳۳. سرایس، ص ۱۸۴.
۳۴. همان، ص ۲۷۶.

۳۵. همان، ص ۲۷۲. ۲۱. نامه
۳۶. همان، ص ۳۷۲. ۲۲. نامه شماره ۵۲.
۳۷. همان، ص ۳۷۵. ۲۳. نامه شماره ۹۱.
۳۸. پادشاه مورد نظر فرانسوی ناپلئون سوم است. ۲۴. نامه شماره ۷۲.
۳۹. سرایی، ص ۲۷۰. ۲۵. نامه شماره ۸۱.
۴۰. علی دهباشی، سفرنامه حاج سیاح به فرنگ. ۲۶. نامه شماره ۸۱.
۴۱. همان، ص ۱۰۲. ۲۷. نامه شماره ۱۰۲.
۴۲. همان، ص ۲۰۰. ۲۸. نامه شماره ۱۲.
۴۳. همان، ص ۲۲۶. ۲۹. نامه شماره ۲۲.
۴۴. اطلاعاتی در مورد میزان تأثیرپذیری او از سفر قبلی وجود ندارد. ۳۰. نامه شماره ۲۲.
۴۵. حافظ فرمانفرمایان، سفرنامه حاج پیرزاده، جلد اول، ویرایش دوم، از تهران تا لندن، ص ۱۹۲.
۴۶. همان، ص ۲۴۸. ۳۱. نامه شماره ۵۲.
۴۷. همان، صص ۲۵۲-۲۵۳. ۳۲. نامه شماره ۵۲.
۴۸. همان، ص ۲۷۸. ۳۳. نامه شماره ۷۲.
۴۹. همان، ص ۲۳۸. ۳۴. نامه شماره ۷۲.
۵۰. همان، صص ۲۴۷-۲۴۸. ۳۵. نامه شماره ۸۲.
۵۱. همان، ص ۲۲۹. ۳۶. نامه شماره ۸۲.
۵۲. همان. ۳۷. نامه شماره ۸۲.
۵۳. همان. ۳۸. نامه شماره ۸۲.
۵۴. همان، ص ۲۶۳. ۳۹. نامه شماره ۸۲.
۵۵. همان، ص ۲۸۶. ۴۰. نامه شماره ۲۲.
۵۶. به نقل از ایرج افشار، در «بحثی در اسناد مربوط به فرخ خان» در مقدمه سرایی، مخزن الوقایع، ص ۲۶.
۵۷. همان شهیدی، ویراسته، سفرنامه شیکاگو، خاطرات حاج میرزا محمدعلی معین السلطنه به اروپا و آمریکا. ۴۱. نامه شماره ۲۲.

۵۸. همان، ص ۲۹۵. نگ جامع‌ها پیری، مسئله موانع شیوه اعمال قدرت
۵۹. همان، ص ۲۹۹. بسیاری از روزگاری‌های شهر مشرق زمین و بازرگانی
۶۰. همان، ص ۲۹۵. سلسله‌های مختلف نظام‌های تقویم، کنترل، اقتصاد
۶۱. همان، ص ۴۴۳. راننده غذا، مدو حمل و نقل را در شهرهای آنچس و دینامی
۶۲. همان، صص ۴۷۲-۴۷۳. کند و ترکت می‌گیرد این الگوها تفاوت محسوس با
۶۳. محمد مشیری (ویراسته)، سفرنامه ابراهیم صحاف‌باشی - تهرانی، صص ۲۸-۲۹.
۶۴. همان، ص ۴۸. پی به عنوان یکی از مشرقی‌ترین شهرها، یک کار
۶۵. همان، ص ۳۵. راننده غذا، مدو حمل و نقل را در شهرهای آنچس و دینامی
۶۶. همان، ص ۳۷. سلسله‌های مختلف نظام‌های تقویم، کنترل، اقتصاد
۶۷. همان، ص ۷۹. پی به عنوان یکی از مشرقی‌ترین شهرها، یک کار
۶۸. سفرنامه‌های ایرانیان که در اواسط قرن بیستم نوشته شده عبارتند از: محمد اسلامی ندوشن، آزادی مجسمه، درباره ایالات متحده آمریکا؛ و محمد ابراهیمی باستانی پاریزی، از پاریز تا پاریس: هفت شهر، هفت جوش، هفت رنگ.
۶۹. تأثیرپذیری ایرانیان از سازماندهی و انضباط نظامی غرب در قرن نوزدهم در دهه‌های اول قرن بیستم تأثیر زیادی بر جای گذاشت. به عنوان مثال رضا شاه در صدد ایجاد یک ارتش منظم برآمد و انضباط را بر کل جامعه تحمیل نمود.
۷۰. بسیاری از جنبه‌های جوامع اروپایی و آمریکایی که سیاحان ایرانی را تحت تأثیر قرار می‌داد موجب تقلید ظاهری آن‌ها از غرب می‌شد.
۷۱. نگ به عنوان نمونه به فرمایان، سفرنامه حاجی پیرزاده، صص ۲۴۸-۲۴۷، ۲۸۶-۲۸۵؛ شهیدی، سفرنامه شیکاگو، صص ۱۲۶-۱۲۳؛ و مشیری، سفرنامه صحاف‌باشی.
۷۲. شرح این مورد را می‌توان در شهیدی، سفرنامه شیکاگو؛ و مشیری، سفرنامه صحاف‌باشی یافت.
۷۳. یک مورد را می‌توان در شهیدی، سفرنامه شیکاگو یافت؛ ص ۲۲۸.
۷۴. نمونه آن مخزن الوقایع است که خاطرات روزانه فرخ خان امین‌الدوله است که توسط حسین بن عبدالله سرایی تحریر شده است.